هو العلیم

چگونه عمل به تکلیف الهی از ریا جلوگیری می‌کند؟

مرز دفاع از حق با جدال برای پیروزی

شرح حدیث عنوان بصری ـ اخلاص و ریا ـ جلسه ۹۶

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذباللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين و اللّعنة على أعدائهم أجمعين

قال إمامُنا الصّادق عليه‌السّلام لعنوان البصرى:

«اگر عبد به آنچه که خدای متعال برای او مقرّر کرده عمل کند و به دستورات و اوامر و نواهی اشتغال بورزد دیگر نمی‌تواند اوقات خود را به مباهات و فخرفروشی با مردم و جدل و منازعات بگذراند.»

ارتباط بین اشتغال به تکالیف الهی و عدم مِراء و جدل و مباهات و فخرفروشی چیست؟ و چگونه انسان به‌واسطهٔ اشتغال به اوامر و تکالیف الهی فرصت فخرفروشی و خودنمایی و اظهار وجود و ابراز به مردم و هم‌چنین نزاع و جدل و مخاصمه و درگیری پیدا نمی‌کند؟ چه ارتباطی با هم دارند و چه

رابطه‌ای در این میان موجود است؟

در فقرات گذشته امام صادق علیه‌السّلام فرمودند:

«و جملةُ اشتغالِه فیما أَمَرهُ اللَه تَعالَی به و نَهاهُ عَنه؛

باید اشتغال و تصدّی یک بنده نسبت به اوامر و نواهی الهی باشد (و نباید از این دو مطلب تجاوز کند).»

راجع به این قضیّه در جلسات گذشته مطالبی عرض شد و اینکه چطور یک انسان در اوامر و نواهی الهی باید آن جنبهٔ عبودیّت را لحاظ کند و تمام کارها را بر اساس آن جنبهٔ عبودیّت انجام بدهد. مطالبی که در جلسات گذشته راجع به این قضیّه صحبت شد برای ارتباط بین این دو مطلب مفید خواهد بود.

معنای مِراء در حدیث عنوان بصری

حضرت می‌فرمایند: «کسی که به‌دنبال اطاعت از دستور مولاست دیگر مجال فخرفروشی به مردم را پیدا نمی‌کند». چرا کسی که به‌دنبال اطاعت و برآمدن از عهدهٔ تکلیف است، با مردم در مسائل در نمی‌افتد و جدال نمی‌کند؟ مراء یعنی جدال، یعنی نزاع، یعنی بر سر یک مطلب بگومگو کردن، یعنی فرصت‌ها را از همدیگر گرفتن و برای رسیدن به

مطلوب و مقصود با افراد دیگر در افتادن و به نزاع پرداختن و منافع را به‌واسطهٔ این نزاع از آنِ خود کردن، این را مراء می‌گویند. کسی که عمل به دستورات مولا می‌کند هیچ‌وقت این کارها را انجام نمی‌دهد.

و مطلب دوّم اینکه حضرت می‌فرمایند: «به مردم فخر نمی‌فروشد، مباهات نمی‌کند و به رخ مردم نمی‌کشد.» من این کار را کردم و من آن کار را کردم، نمی‌کند. ما این‌طور هستیم و ما آن‌طور هستیم در کارش نیست. سرش به کار خودش است و برای این دو مطلب اصلاً فرصت پیدا نمی‌کند.

مباهات کردن در برابر مردم، یکی از مراتب مراء

برای روشن شدن قضیه ابتدائاً باید عرض کنم که مراء و مباهات مراتب مختلفی دارد؛ یک مرتبهٔ آن که مرتبهٔ با مردم است، عبارت از همین مباهات مصطلح و متعارف است. انسان عملی را که انجام می‌دهد این عمل را به رخ دیگران بکشاند.

تشبیه قرآن درمورد ریا

در آیهٔ شریفهٔ قرآن نسبت به این موضوع اشاره شده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَ

ٱلۡأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَ لَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفۡوَانٍ عَلَيۡهِ تُرَابٞ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٞ فَتَرَكَهُۥ صَلۡدٗاۖ لَّا يَقۡدِرُونَ عَلَىٰ شَيۡءٖ مِّمَّا كَسَبُواْۗ وَ ٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾؛[1] «ای افرادی که ایمان آورده‌اید کارهای نیک خود را با منّت و اذیتی که بر دیگران تحمیل می‌کنید از بین نبرید و آنها را باطل نکنید، (آن کار نیک را دست‌خوش فنا و اضمحلال قرار ندهید).»

﴿كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ﴾؛ «مانند آن افرادی که اموالشان را به‌نحو ریا در میان مردم انفاق می‌کنند.»

به‌نحو سُمعه و شهرت در میان مردم انفاق می‌کنند؛ از این انفاق، ریا را قصد می کنند، خود نمایی را قصد می‌کنند، خودآرایی را قصد می‌کنند و اظهار وجود را قصد می‌کنند. ﴿فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفۡوَانٍ عَلَيۡهِ تُرَابٞ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٞ فَتَرَكَهُۥ صَلۡدٗا﴾، خیلی تشبیه عجیبی است. آیه می‌فرماید: «مَثَل این افراد مَثل سنگ سختی است (که هیچ خاصیتی از او بر نمی‌آید.) گَرد و غباری روی این سنگ را می‌گیرد و گردی بر روی این سنگ می‌نشیند (امّا هنوز این گرد استقرار پیدا نکرده است). سپس بارانی می‌آید (و تمام این

---

[1] سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۴.

گردها و خاک‌ها را از روی سنگ پاک می‌کند و از بین می‌برد) و او را به همان سختی خودش نگه می‌دارد و به همان سفتی خود باقی می‌گذارد.»

﴿لَّا يَقۡدِرُونَ عَلَىٰ شَيۡءٖ مِّمَّا كَسَبُواْ﴾؛ «از آنچه که به‌دست آورده‌اند نمی‌توانند محافظت کنند (و نمی‌توانند آن عمل را برای خودشان نگه دارند).»

یعنی وقتی انسان عملی را انجام می‌دهد این عمل حکم ذخیره‌ای را دارد، حکم مادّه‌ای را دارد که این مادّه می‌آید و بر قلب انسان می‌نشیند. نفس عمل، عمل نیک است؛ انفاق فی سبیل‌الله، انجام عبادت، انجام امور عبادی، خدمت به مردم، صدقات، برّ به والدین و صلهٔ رحم، همهٔ اینها نیک است. اینها مادّه‌ای از رحمت الهی را روی قلب می‌پوشانند و اگر دائماً اضافه شود کم‌کم زمینهٔ مستعدّ برای پرورش را پیدا می‌کند؛ چون بر سنگ سفت که نمی‌شود چیزی کاشت و باید خاک باشد تا انسان بتواند او را مورد استفاده قرار دهد. همین‌که این عمل نیک روی قلب را گرفت، یک‌مرتبه با آن ریایی که انجام می‌دهد و با آن مباهاتی که می‌کند و با آن جهت

دادنی که به عملش می‌دهد، یک‌مرتبه مثل بارانی که تمام این گردها و خاک‌ها را می‌شوید و همه را از بین می‌برد و سنگ را به حال خودش نگه می‌دارد. آن عمل نیک از بین می‌رود، کأنَّ هیچ عملی انجام نداده است. زحمت کشیده است ولی زحمت او ﴿هَبَآءً مَّنثُورًا﴾[1] شده است. انفاق کرده است ولی انفاق او یک شاهی به‌حساب نمی‌آید، قدمی برداشته است ولی آن قدم به‌حساب نمی‌آید. انگارنه‌انگار، هیچ عملی در نامهٔ اعمال او ثبت نشده است. می‌گوید که خدایا من این کار را انجام دادم، پس عمل من چه شد؟! می‌گویند: تو این کار را برای اظهار وجود خودت انجام دادی، اظهار وجودت هم پاداشی بود که در همان دنیا گرفتی، دیگر از ما چه می‌خواهی؟! تو این کار را کردی که به مردم نشان بدهی که من این عمل را انجام دادم و همهٔ مردم هم

---

[1] سوره فرقان (۲۵)، آیه ۲۳:
﴿وَقَدِمۡنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنۡ عَمَلٖ فَجَعَلۡنَٰهُ هَبَآءً مَّنثُورًا﴾؛
«نسبت به کسانی که امید لقاء ما را ندارند و استکبار می‌ورزند ما چنین قصد و اراده داریم، که تمام اعمالی را که بجای آورده‌اند، چون گرد و غبار پراکنده نابود و خراب سازیم.»

فهمیدند و تو را تحسین کردند. دیگر از ما چه‌می‌خواهی؟! این مطلب عبارت از ریا و خودنمایی و مباهات با افراد و با مردم در کردار و در اعمال خودشان است.

علت قبح ریا، اظهار وجود کردن در مقابل مقام عبودیت

چرا این عمل قبیح است و چرا انسان به این عمل مبادرت می‌ورزد و انگیزهٔ او برای این عمل چیست؟ طبعاً رفقا باید با توجّه به مراتب و مسائلی که قبلاً گفته شد زود جواب این سوال را بدهند، جواب مسئله خیلی روشن است. در اینجا دیگر مسئلهٔ عبودیّت و نفس انجام عمل خیر مطرح نبوده است بلکه آنچه که ریشه و علّت برای این عمل است عبارت از اظهار وجود است. انسان خود را در قبال مردم عرضه بدارد و وجود خود را به نمایش بگذارد. نمایش وجود و خود، به نمایش آثاری است که از این وجود برمی‌خیزد. وقتی که من می‌خواهم خودم را در معرض قرار بدهم آن آثاری که توان خلق آن از من است و مورد توجّه مردم است را در معرض وجود قرار می‌دهم تا مورد تحسین قرار بگیرم و در

مقابلِ این مطلب آنچه را که از دیدگاه مردم مورد نفرت و اشمئزاز است از آثار خودم حذف می‌کنم و آنچه را که مردم تحسین می‌کنند در معرض و در ملأ افراد به نمایش می‌گذارم.

من‌باب‌مثال می‌گوید: «فلانی نسبت به من این مطلب را گفت! فلان بزرگ در فلان روز از من این تعریف را کرد! فلان ولیّ خدا در فلان جلسه، فلان مسئله را راجع به من گفت! فلان کار در فلان روز از من سرزد.» امّا اگر کاری یا حرفی را که همان بزرگ از جهت تربیتی و از نقطه‌نظر رفع نقیصه نسبت به من گفته باشد، دیگران را از شنیدن آن حرف منع می‌کنم؛ مثلاً آن روز فلان بزرگ این نقیصه را راجع به من گفته، ولی من هیچ‌وقت این را نمی‌گویم. من فلان کار زشت را در فلان روز انجام دادم، ولی این را هیچ‌وقت به مردم نمی‌گویم. همیشه در صحبت با مردم جهاتی را می‌گویم که من را به‌واسطهٔ شنیدن آنها مورد تحسین قرار بدهند. یعنی من در اینجا درست در مقابل آنچه که بنای خلقت و تکوین از من توقّع دارد عمل می‌کنم. امّا اگر جهات حُسن را گفتم

و جهات نقص را هم گفتم، آن‌وقت یک مسئله‌ای است! حالا بالاتر از این را نمی‌گوییم که جهات حسن خود را اصلاً نگوییم.

راه مقابله با ریا، انتساب امور به مبدأ حُسن

آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ﴾[1]؛ «همهٔ خیراتی که از شما سر می‌زند و صادر می‌شود از ناحیهٔ پروردگار است». هر نعمت و خیری که به شما می‌رسد از ناحیهٔ پروردگار است زیرا خدای متعال مبدأ حُسن است و هر حسنی که در عالم در قالبی ظهور کند به او منتسب است نه به آن قالب و نه به آن امر متعیَّن.

اگر جمالی در عالم جلوه‌گری می‌کند آن جمال منتسب به اوست و جمال را او داده است. آن جمال با یک تب تبدیل به زشتی می‌شود، آن جمال با یک مرض تبدیل به نفرت می‌شود. آن جمال با گذشت دو روز از روزگار تبدیل به غیر جمال می‌شود. عکس‌های جوانی را با عکس‌های در حال پیری و

---

[1] سوره نحل (۱۶)، آیه ۵۳.

کهولت مقایسه کنید به‌درستی این مسئله را می‌فهمید. دوران نقاهت و مرض را با دوران سلامت مقایسه کنید کاملاً این مسئله مشخّص می‌شود. آن جمال و زیبایی کجاست؟! آن دل فریبی و فریبندگی کجا رفت؟! آن را پیدا کنید و بیاورید و به‌دست بگیرید. عاریه‌ای بود که از مالک اصلی، مُستعار به شخصی داده شده بود و فردا هم صاحب اصلی گرفت و عاریه را به خودش و به صاحب اصلی برگرداند.

مال اختصاص به پروردگار دارد، به شخصی می‌دهد و به شخصی نمی‌دهد. انفاقی که از این مال سرمی‌زند آن انفاق مربوط به اوست و از ناحیهٔ اوست. با عنایت الهی، ملائکهٔ رحمت الهی با وزیدن بر قلب، آن را رئوف می‌کنند، رحیم می‌کنند، عطوف می‌کنند و جناب‌عالی هم دست در جیبتان می‌کنید و می‌پردازید؛ این از آنجا آمده است. اگر آن ملائکه نیایند و بر این قلب ننشینند و این قلب را عطوف و رحیم و بااحساس نسبت به هم‌نوع و افراد نکنند هزار سال دست در جیبی نخواهد رفت.

پس جود از ناحیهٔ اوست، جمال از ناحیهٔ اوست، کمال از ناحیهٔ اوست، همهٔ حُسن‌هایی که در روزگار به حسن و جلوه‌گری می‌پردازند همه از ناحیه او آمده است و باید هم به همان ناحیه برگردد. من و امثال من در اینجا در عرصهٔ وجود پشیزی قابل خودنمایی و قابل اظهار وجود نیستیم. اگر علمی هست این علم از ناحیهٔ افاضه علیم است و اگر بیانی هست از ناحیهٔ افاضه ربّ العالمین است؛ ﴿أَنطَقَ كُلَّ شَيۡءٖ﴾[1] است. اگر کمالی هست از آن ناحیه آمده است و در این مسئله خدمت رفقا و دوستان مطالبی قبلاً به عرض رسید.

حال آن شُرور و ابتعادی که مربوط به ما است و ما باید او را در معرض قرار بدهیم و خوبی‌ها را باید به او منتسب کنیم در اینجا به‌عکس شده است. آنچه که خوبی و مربوط به او است آن را اشاعه می‌دهیم و به گوش افراد می‌رسانیم و در معرض قرار می‌دهیم. کتاب چاپ می‌کنیم و آن را در معرض قرار می‌دهیم

---

[1] سوره فصّلت (۴۱)، آیه ۲۱:

معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۹۵:

«آن خداوندی که همه چیز را به نطق در آورده است و گویا نموده است»

که قلم را ببینید و مطالب را ببینید. امّا اگر یک نفر ایرادی از این کتاب بگیرد برمی‌آشوبیم و ناراحت می‌شویم. می‌گوید که از این کتاب ایراد گرفتید؟! اگر شما حُسن آن را ارائه می‌دهی نقص آن را هم ارائه بده. اگر خوبی را از آنِ خود می‌دانی پس بدی را هم از آنِ خود بدان. نمی‌گوییم که خوبی را از خدا بدان ـ که کسی هم آن را از خدا نمی‌داند! ـ ولی حدّاقل انصاف داشته باشیم و وقتی خوبی را از خودمان ارائه می‌دهیم، زمانی هم که به بدی می‌رسیم، دیگر ناراحت نشویم. وقتی که به نقص می‌رسیم ناراحت نشویم.

سانسور تاریخ، خیانت به تاریخ و بشریت

و خدا می‌داند که چه مهالکی در این زمینه وجود دارد و چه افرادی به‌واسطهٔ عدم رعایت این قضیّه به هلاکت افتادند و چقدر مسائل در طول تاریخ به‌واسطهٔ این قضیّه تحریف شده است و چه حقایقی در بوتهٔ کتمان و خفا قرار گرفته است و چه مسائل واقعی و نفس‌الامری به‌واسطهٔ این قضیّه از دیدگاه افراد آگاه مخفی شده است، برای اینکه نفس در مقام

منافع خود نمی‌خواهد آنچه که موجب نفرت و اشمئزاز و موجب تنبّه است را در معرض قرار بیاورد.

همیشه در طول تاریخ از شخصیّت‌ها، مجسّمه‌هایی می‌ساختند و او را در لابه‌لای کتاب‌ها در معرض نمایش قرار می‌دادند. همیشه در طول تاریخ نویسندگان و مورّخین بر اساس تخیّلات و بر اساس منافع و مصالح خود حقایق را رقم می‌زدند. کم اتّفاق افتاده که یک واقعه آن‌طور که هست همان‌طور مطرح شود و یک شخصیّت همان‌طور که بوده است در معرض قضاوت افکار و وجدان‌ها قرار بگیرد. دائماً قیچی می‌کردند و آنچه را که نمی‌بایست نمی‌گفتند و آنچه را که می‌بایست می‌گفتند. برای اینکه این اسوه در دیدگاه مردم زیبا بنماید و این اسطوره در دیدگاه مردم به زیبانمایی و به جلوه‌نمایی بپردازد. اگر قرار شود که آن خصوصیّت ناقصه در کنار آن فضیلت ذکر شود دیدگاه افراد نسبت به شخص تغییر می‌کند و دیگر کسی دنبال او نمی‌رود، دیگر کسی حرف او را نمی‌شنود، دیگر آن ذهنیّتی که بر اساس آن ذهنیّت

باید اطاعت کامل و اطاعت محض کرد به‌وجود نمی‌آید. پس ناچاریم بدی‌ها را بپوشانیم و خوبی‌ها را در معرض قرار بدهیم تا افکار را اغفال کنیم و حقایق را از دیدگان ببندیم و این خیانت است.

این مسئله خیانت به تاریخ است و خیانت به وجدان بشری و خیانت به راه و طریق افراد است؛ افرادی که می‌خواهند به‌دنبال حقیقت بگردند، افرادی که می‌خواهند به‌دنبال واقع بگردند، افرادی که می‌خواهند از لابه‌لای این مطالب راه خودشان را پیدا کنند.

لزوم بیان محاسن و معایب افراد در معرفی شخصیت‌ها

من وقتی که بخواهم راجع به یک شخصیت صحبت کنم باید تمام مطلب را بیان کنم. آیا شما مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ را دیده‌اید یا ندیده‌اید؟ بسیاری از شما مرحوم آقا و پدر ما را ندیده‌اید، پس از کجا می‌توانید خود را دقیقاً در راه و در مسیر و در صراط و مبانی ایشان قرار بدهید؟ غیر از کتب و غیر از مطالبی که از افراد می‌شنوید مگر راه دیگری دارید؟! ما راهی غیر از نوشته‌های

یک فرد و آن مسائلی که افرادِ دیگر از ایشان بیان می‌کنند که نداریم. البتّه ممکن است راه‌های خاصّی وجود داشته باشد و هدایت‌های خاصّی وجود داشته باشد که در آن زمینه صحبت نمی‌کنیم و همین بحث ظاهر و هدایت‌های ظاهری منظور است. اگر منِ گوینده وقتی که می‌خواهم از ایشان تعریف و تمجید کنم به‌نحوی تعریف کنم که هیچ نقطهٔ نقصی را بیان نکنم ـ البته اگر وجود داشته باشد! ـ و آن نقاط نقص در جهت‌گیری مخاطبین من نقش اساسی داشته باشد قطعاً به مخاطبین خودم خیانت کرده‌ام. چون نحوهٔ تعریف و تمجید برای مخاطبین من سرنوشت‌ساز و تعیین کننده است. آنها بر اساس تعریف من و بر اساس مُنشَئات من، شخصیتی از ایشان در ذهن خود ترسیم می‌کنند که بعد هرجا آن شخصیت حضور دارد خود را در پشت آن شخصیت قرار می‌دهند. آیا می‌شود یک گوینده و مورّخ و فردی که می‌خواهد برای جامعه و افراد و مخاطبین خودش شخصیتی بسازد به آنها خیانت کند و آنچه را که نیست، هست کند و آنچه را که هست، نیست کند؟! این خیانت است.

وقتی که من دارای خصوصیّات مختصّ به خود هستم و دارای افکاری هستم و دارای یک شاکله و صفاتی هستم طبعاً این صفات، معجونی از صفات نیک و زشت است، معجونی از صفات خوب و بد است، معجونی است از آنچه که مورد تحسین است و آنچه که مورد ابتعاد و دورباش است. وقتی به این کیفیت است افرادی که می‌خواهند من را در موقعیتی تعریف کنند و بشناسانند، حق ندارند به‌نحوی تعریف کنند و شخصیتی از من بسازند که بدون عیب و نقص و بدون هیچ‌گونه خلاء باشد و در مرتبهٔ کمال قرارگرفته باشد که این مسئله خیانت است. اگر من از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ مطالبی را نقل می‌کنم و مسائلی را از بزرگان بیان می‌کنم، چون آنها را در مرتبهٔ کمال می‌دانم مطلق بیان می‌کنم، امّا اگر بخواهم از فرد دیگری که از این نقطه پایین‌تر باشد مطلبی و تعریفی نقل بکنم باید در بیانات و در کلمات و در اشارات و در ظرائف و لطائف کلامم به‌نحوی بیان کنم که مطلق فهمیده نشود، خالص فهمیده نشود.

دقت و ظرافت مرحوم علامه در تعابیر خود برای معرفی شخصیت‌ها

شما این مطلب را در نوشته‌های مرحوم آقا نگاه کنید؛ وقتی که در مقام مقایسه بین اساتیدشان برمی‌آیند چقدر دقیق و چقدر ظریف آن مسائل و آن منویّات را در قالب لطائف و ظرائفی بیان می‌کنند. اگر خواننده آگاه و متوجّه باشد می‌تواند به آن مراتبِ مورد نظر مؤلّف پی ببرد که چه مرتبه‌ای در اینجا مورد نظر اوست. آیا شخصیتی که از شخص ساخته می‌شود هم‌طراز با امام معصوم است و شخصیت مطلق است؟ و آیا آنچه که به جامعه ارائه می‌شود شخصیتِ همانند امام‌علیه‌السّلام است؟ اگر نیست چرا باید به نحوی مطرح شود که افراد از این نقطه‌نظر در جهالت و ضلالت و در گمراهی بیفتند و بعد از گذشت سال‌ها متوجّه شوند که مطلب به آن کیفیتی هم که گفته شده و مطرح شده نبوده است! این مسئولیت بر عهدهٔ کیست؟ برگشت همهٔ این‌ها به همان نکته است.

امام صادق علیه‌السّلام رمز و سرّ این مسئله را برای ما بیان می‌کند. حضرت می‌خواهد این را

بفرمایند که اگر شمایِ نویسنده فقط به‌دنبال این بودی که آنچه که حقّ است بنویسی، دیگر نیاز به فخرفروختن به مردم و نیاز به جلوه‌گری و خودنمایی و نیاز به اسطوره سازی و مجسّمه سازی نداشتی، حقیقت را می‌نوشتی والسّلام! هر کس خواست می‌پذیرفت و هر کسی نمی‌خواست نمی‌پذیرفت. و آن‌طور که واقعیت برای تو مجسّم است همان واقعیت را به مخاطبین انتقال می‌دادی؛ بقیّه‌اش دیگر به تو ارتباطی ندارد!

تکلیف الهی بر نویسندگان، بیان شخصیت واقعی افراد

تکلیف الهی که بر یک نویسنده تعلّق می‌گیرد این است که آنچه را که واقع است بنویسد نه‌اینکه از خودش در بیاورد، نه‌اینکه دوتا را بنویسد و یکی را ننویسد. البتّه این به این معنا نیست که انسان نقائص مردم را بیان کند، نه، این غلط است و بحث دیگری دارد. امّا آیا در تعریف از شخصیتی که آن تعریف در ذهن افراد، شخصیت‌ساز است و تعیین کنندهٔ راه است و زندگی و آخرت آنها را ترسیم می‌کند، موت و حیات آنها را رقم می‌زند، دیگر می‌توانیم هر حرفی

را بزنیم؟! و هرچه را که به ذهن می‌آید می‌توانیم بگوییم؟! آیا قضیه این‌طور است؟! یعنی سعادت افراد این‌قدر کشک است؟! این‌قدر این مسئله بی‌اهمیّت است که هرچه بخواهیم و هر قسمی که بخواهیم، مطلبی را برای شخصی بیان بکنیم؟! این غلط است.

عمل به تکلیف الهی، مایهٔ بی‌نیازی از فخر و مباهات

حضرت می‌فرمایند:

> اگر عبد به آنچه که مورد تکلیف الهی قرار می‌گیرد و از ناحیهٔ پروردگار مکلّف می‌شود که آن را انجام بدهد و یا ندهد، قیام بکند دیگر نیازی به فخرفروختن و مباهات و مجسّمه‌سازی ندارد، دیگر نیاز به ابراز وجود ندارد.

یعنی من دیگر نیاز ندارم که خودم را درقبال مردم، نیک جلوه بدهم و دیگر نیاز ندارم که بر سر منافع دنیوی با افراد دیگر به مراء و جدال برخیزم، دیگران را کنار بزنم و خود را در جای دیگران بنشانم. این گروه بر سر آن گروه بزند برای اینکه آن موقعیت را کسب کند.

میزان تلاش فرد برای تصدی شغل و یا

امری

اگر هر فرد بخواهد به وظیفهٔ خود عمل بکند دیگر بر سر زدن ندارد. وظیفهٔ من این است که بیایم و بگویم که من این هستم و این خصوصیّات را دارم، والسّلام. اگر شما می‌خواهی من را انتخاب بکن و اگر می‌خواهی انتخاب نکن؛ خداحافظ شما. اگر انتخاب نشدم او خواسته است و اگر انتخاب شدم او خواسته است، این می‌شود وظیفه. حالا اگر بیایم برای جلو افتادن، حریف را کنار بزنم، این می‌شود عدم قیام به تکلیف. برای جلو افتادن، به دیگران اَنگ بزنم، این می‌شود عدم قیام به تکلیف. برای جلو افتادن و مراء، ـ مراء را می‌گویم! ـ برود به‌دنبال جدال، نزاع، دعوا، تو سرهم‌زدن و شخصیت همدیگر را کوبیدن، تمام ارزش‌های انسانی را زیر پا گذاشتن و برای منافع دنیوی، به اسم خدا به مطلب خود رسیدن، خدا را جلو گذاشتن و بعد هر کاری که دلش می‌خواهد پشت سر این قضیه انجام دادن! این خدا را داشته باشیم و یک عملِ به تکلیف را در مقابل خودمان به‌عنوان تابلو نگه می‌داریم و بعد، از

آن پشت هر کاری که دلمان بخواهد انجام می‌دهیم و هر حذف شخصیتی که دلمان بخواهد انجام می‌دهیم و هر عیب و نقصِ مخفی مردم را بیرون می‌کشیم و بر جامعه عرضه کنیم! بعد هم پیش خود بگوییم که این راه الهی است! این راه، راه معصومین علیهم‌السّلام است! این راه راهی است که آنها به ما پیشنهاد کرده‌اند و ما را به اینها توصیه کرده‌اند. نه جانم، این‌طور نیست!

ترسم نرسی به کعبه اِی اعرابی *** کین ره که تو می‌روی به ترکستان است[1]

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید که شما برو در مسجد نماز جماعتت را بخوان، اگر کسی پشت سرت آمد، آمد و اگر نیامد، نیامد! در وقت ظهر باید نمازت را بخوانی والسّلام، اگر کسی هم نیامد، نیامد.

کسبهٔ محل پیش مرحوم آقا آمدند و گفتند که آقا شما نماز مغرب را یک‌قدری دیرتر شروع کنید، نمازظهر را قدری دیرتر شروع کنید؛ ما تا بخواهیم مشتری‌ها را راه بیندازیم و بیاییم قدری دیرتر

---

[1] گلستان سعدی، باب دوم، حکایت ۶.

می‌رسیم. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند: «ما موقع نماز اذان می‌گوییم و نماز می‌خوانیم، شما مشتری را قبول نکنید.» بارها می‌شد که ما با ایشان به مسجد می‌رفتیم و موقع نماز ظهر پشت سر ایشان پنج نفر بودند و در نماز عصر مثلاً سی نفر، چهل نفر یا پنجاه نفر می‌شدند. نماز ظهر را با پنج‌نفر می‌خواندند! این می‌شود مخاطب امام صادق علیه‌السّلام: «**وَ إذَا اشتَغلَ العبدُ بِما أمَره اللهُ تعالی و نَهاه**»، وقتی که این‌طور باشد «**لایَتفرَّغُ مِنهما إلی المِرآء**». اگر به عمل الهی قیام کند و به تکلیف قیام کند، دیگر فکرش و ذهنش و وقتش نمی‌رسد که برود با کسی جدال کند که چرا دیر آمدی؟! دیر آمد که آمد. یا مثلاً بگوید که چرا پشت سر ما نیامدی؟! چرا شما رونق نماز جماعت را ارج ننهادید؟! ـ همه از این حرف‌ها بلد هستند دیگر، خیلی حرف‌های چشم‌پُرکنی است. ـ چرا مجلس سیدالشهداء را پر نکردید؟! چرا به این مطالبی که ما می‌گوییم توجّه نکردید؟! چرا افراد و همسایه‌ها و این‌طرف و آن‌طرف را به این مجلس دعوت نکردید؟! چرا

نیامدید؟! آقا چرا آمدید؟! آقا چرا دیر آمدید؟! همهٔ این حرف‌ها می‌رود به‌دنبال کارش.

ما مأمور به وظیفه‌ایم نه نتیجه

شما حرف و مطلبت را بگو و وظیفه‌ات را انجام بده، هر کس آمد و هر کس هم که نیامد والسّلام، این است قضیه. قیام به مطلب بکن و به این کار نداشته باش که چه عملی و چه عکس‌العملی در خارج به‌وجود خواهد آمد؛ همین و غیر از این هم هیچ نیست. اگر هر کسی بیاید و به همین نقطه عمل کند به مطلوب و مقصود خواهد رسید. اما مثلا شخص می‌گوید: «الحمدلله امشب منبر ما گرفته بود و خیلی افراد آمده بودند! الحمدلله جمعیت خیلی خوبی جمع شده بودند!» ولی اگر فرداشب افراد نیایند، اخم‌هایش در هم می‌رود و دیگر اصلاً حال ندارد که برای آنها صحبت کند. با چه کسی حرف بزند؟! اینها که هفت، هشت، ده یا بیست نفر بیشتر نیستند! در اینجا می‌گوید: «مردم استقبال نمی‌کنند! چه شده است؟! آیا دنیا به سررسیده است؟!» نه‌خیر! دنیا به سرنرسیده است بلکه تو به سررسیده‌ای و مردم سر جای خود هستند. این مردم یک روز می‌آیند و یک

روز می‌روند.

پیام مرحوم علامه طهرانی به مرحوم آیةالله خمینی

در اواخر حیات مرحوم آقای مطهری یعنی چند روز که به شهادت مرحوم آقای مطهری مانده بود، بنده در اتاق نشسته بودم که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به منزل آمده بودند. آقای مطهری می‌خواستند به قم بروند و با مرحوم آیةالله خمینی ـ رحمة الله علیه ـ ملاقات کنند. مرحوم آقا مطالبی را می‌گفتند و ایشان در کاغذ می‌نوشتند تا مثلاً با آیةالله خمینی مطرح کنند و صحبت کنند. یکی از مطالب این بود که به آیةالله خمینی بگویید:

> در مسیر و در راهی که دارند به آنچه که مورد نظر إله است عمل کنند و به فکر این نباشند که مردم پشتشان هستند یا نیستند! امروز مردم تأیید می‌کنند یا نمی‌کنند.

عین عبارت مرحوم آقا این بود و این جمله در جلوی چشمان من قرار دارد. این مردمی که یک روز اقبال کردند، یک روز هم ادبار می‌کنند. یک روز می‌آیند و یک روز می‌روند، یک روز سر و صداست

و یک روز هم خبری از آنها نیست. ولی آن چیزی که باید یک فرد انجام بدهد این است که به کسی کاری نداشته باشد.

وظیفهٔ سنجیدن مواضع و جوانب کار در عین توجه به وظیفه

بله، باید در ابتدای مسئله مواضع را درست سنجید نه‌اینکه همین‌طوری انسان بی‌گدار به آب بزند و بگوید که خدا می‌خواهد. نه‌خیر، آن هم حساب و کتابی دارد. آن هم باید فردا به سؤال و جواب‌های همهٔ افراد یکی‌یکی رسیدگی شود. مواضع و مطالب را باید سنجید و وقتی که تشخیص داده شد که این حقّ است دیگر انسان نباید به چیزی توجّه کند، حقّ همین است. حقّ درست است. انسان برای خوش‌آمدن و ناخوش‌آمدن مردم که کار انجام نمی‌دهد، آنچه را که وظیفه است باید انجام بدهد.

حوادث بعد از رحلت حضرت علامه طهرانی

مطلبی است که من این مطلب را نمی‌خواستم بگویم ولی الآن به نظرم آمد و دو سه مرتبه با خودم

مرور کردم که بگویم یا نگویم؛ اما دیگر این مطلب به نظرم آمد و ترجیح به گفتنش پیدا کردم. گرچه مسئله‌ای است که مربوط به من است و گفتنش مشکل است امّا علیٰ‌کلّ‌حال از نقطه‌نظر روشن‌شدن قضیه می‌خواهم خدمت رفقا عرض کنم که چقدر مسئله مهم است و چقدر مطلب مهم است.

بعد از فوت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بنای ما بر این بود که بر همان اساس و بر همان کیفیتی که طبق دستور ایشان و طبق مبانی ایشان و مواضعی که ترسیم کرده بودند به همان کیفیت حرکت کنیم. صحبت‌ها و مطالب به همان کیفیت باشد و هر کسی کاملاً به همان کیفیت عمل کند. دوستان در نظر دارند که در شب چهارم بعد از فوت مرحوم آقا بنده در همان‌جا صحبت کردم و حتّی این مطلب را صریحاً گفتم که مرحوم آقا از دنیا رفته است، پدر ما از دنیا رفته است و خدا که از دنیا نرفته است! او که سر جایش است و برای او که قضیه فرق نکرده است. رفقا هر کسی غیر از این مسئله چیزی می‌داند، راهی می‌داند و مطلبی را تشخیص می‌دهد

اگر عمل نکند روز قیامت مسئول است. این حرف را من زدم تا تصوّر بر این نشود که مبانی ایشان با رفتن ایشان تمام شده است. احتیاج به استاد کامل و احتیاج به ولیّ خدا که سرلوحهٔ تمام مبانی ایشان و تمام اصول سیر و سلوک ایشان بوده است بعد از رفتن ایشان به قوّت خود و به تمام معنا باقی است و هر کسی که اطّلاعی دارد باید به‌دنبال اطّلاعش برود و هر کسی در جایی سراغی دارد باید برود و به ما هم اطّلاع بدهد. همین الآن هم بنده این حرف را هم می‌زنم. ما این مطالب را در آن شب عرض کردیم. راه و روشی که ایشان ترسیم کردند ما هم بر اساس همان روش و بر اساس همان کیفیت حرکت می‌کنیم تا خدا چه بخواهد. مسائل و قضایایی پیدا شد و مطالب خیلی بالا و پایین شد. در ابتدا مطالبی بود و بعد کم‌کم من احساس کردم که مسئله از آن شاه‌راهه و مسیر خودش دارد خارج می‌شود. تعابیری که کم‌کم پا به عرصه وجود گذاشته بود این تعابیر می‌توانست در آتیهٔ نزدیک مبدّل به یک بحران و طوفان و یک هلاکت و یک ضلالت بشود!

چگونگی شکل‌گیری جریانات و

شخصیت‌ها با کلام یک فرد

همیشه همین‌طور است و کم‌کم با صحبت‌هایی که پیش می‌آید جریاناتی شکل می‌گیرد. اوّل یک نفر چیزی را مطرح می‌کند، آن یکی تأویل می‌کند و آن یکی هم دوتا روی آن می‌گذارد و آن یکی چه می‌شود و بعد به یک جریان و به یک مسئله تبدیل می‌شود. عناوینی که برای افراد است ابتدا که خلق‌السّاعة نبوده است بلکه یک نفر می‌آید و یک عنوان را برای یک نفر می‌گذارد بعد یک عدّهٔ دیگر دنبال آن عنوان را می‌گیرند. بعد هم آن شخص، همان عنوان می‌شود. خیلی از موارد به این کیفیت بوده است.

انحراف بعد از فوت مرحوم علامه طهرانی و تلاش‌های استاد جهت رفع آنها

ما دیدیم که زنگ خطر به صدا در آمده و باید جلوی این مسائل گرفته شود. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ دارای یک شخصیت خاصّ و خصوصیات خاصّ و به‌عنوان ولیّ و کامل و باقی و راه‌رفتهٔ مراتب فنا و باقی بالله و باقی بعد از مراتب فنا برای ما مطرح بودند و ما بر این اساس و با این

شخصیت به‌دنبال ایشان بودیم. حالا عمل می‌کردیم یا نمی‌کردیم مطلب دیگری بود ولی آنچه که ما از ایشان پذیرفته بودیم و او موجب استقامت و حفظ و استکانت ما در چنین محیطی می‌شد چنین شخصیتی بود.

دیدیم عجب! بعد از ایشان، شخصیت دیگری به‌جای ایشان و درقبال ایشان قرار می‌گیرد و این برای ما قابل قبول نبود. به‌هیچ‌وجه برای ما قابل قبول نبود که تمام آن خصوصیات و همهٔ آن شخصیت و همهٔ آن عظمت علمی نادیده گرفته شود. آن سعهٔ وجودی و اطلاع بر امور و مصالح و مضارّ و منافع و تمام خصوصیات نفس و اشراف بر نفوس، همهٔ آنها ندیده گرفته شود و فقط به صرف بعضی از جملات و بعضی از مسائل و با چندتا خواب و بعضی تخیلات و... قضیه جا زده شود و به‌عبارت دیگر آن شخصیت حقیقی جای خودش را به یک شخصیت مجازی بسپارد. اینجا بود که ما در مقابل این جریان ایستادیم و آنچه در توان داشتیم انجام دادیم.

بنده مسافرت‌ها کردم، صحبت‌ها کردم و روزها می‌شد که صبح می‌رفتم مسافرت و عصر

برمی‌گشتم. بیداری‌ها کشیدیم، شب‌ها تا به صبح نخوابیدیم، ناراحتی‌ها و مسائل را تحمل کردیم و تمام اینها در راستای این بود که این مسئله تحقّق پیدا نکند. تمام صحبت‌ها و مطالبی که در آن موقع مطرح می‌شد موجود هست و الآن همه‌اش وجود دارد. اینکه چه مطالبی درقبال این مسئله مطرح شد و چه مسائلی گفته شد و درقبال آنها چه عکس‌العمل‌هایی انجام شد و افراد نادان و جاهل چه مطالبی و چه مسائلی را مطرح کردند، دیگر حالا جای گفتنش نیست.

ماجرای خواب دیدن مرحوم علامهٔ طهرانی توسط حضرت استاد

نکته در اینجاست که بعد از گذشت دو سال، یک روز بعد از ظهری بود که من، مرحوم‌آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ را در خواب دیدم. و دیدم یک بیابانی است که بیابان بسیار وسیعی است و در این بیابان باتلاقی بسیار عمیق و خیلی خطرناک قرار دارد. و من در کنار این باتلاق ایستاده‌ام و مرحوم آقا در آن طرف مقابل من قرار گرفته‌اند. من می‌خواستم از این باتلاق عبور کنم، پای خودم را یک مقدار در این

باتلاق گذاشتم. دیدم قضیه شوخی نیست و باتلاق است و انسان را پایین می‌برد. کنار این باتلاق به اندازهٔ یک متر خاکی بود، من این زمین سفت و زمین خاکی را طی کردم و آمدم و به ایشان رسیدم. ایشان به من رو کردند و گفتند: «امتحان کردی؟!» گفتم: بله. البتّه با صحبت نمی‌گفتند و فقط معانی ردّ و بدل می‌شد. ایشان صحبتی نمی‌کردند و من هم صحبت نمی‌کردم، فقط آن معنا منتقل می‌شد و آن معنا بازگردانده می‌شد. فرمودند: «مطلبِ حقِّ تو را کسی نمی‌فهمد، از این به بعد دم فرو ببند.» یعنی دیگر تمام شد و تا الآن قرار بود که صحبت کنی و دیگر از این به بعد فایده ندارد. اینکه «آیا چه خواهد شد»، دیگر تمام شد! دیگر صحبت کردن تمام شد! کسی که نمی‌خواهد بفهمد نخواهد فهمید و اگر قراربود کسی بفهمد فهمیده است و اگر قرار است که کسی نفهمد، نفهمد! به من چه مربوط است؟! مگر من چه کسی هستم؟ مگر من چه هستم؟

مسئله طوری شده بود که من می‌گفتم: دو دوتا؟ می‌گفتند: پنج‌تا! وقتی که این‌طور باشد دیگر انسان چه بگوید؟! دو دوتا شده پنج‌تا! بعضی وقت‌ها

می‌گویند! گاهی می‌شود دیگر. تا به‌حال چهارتا بوده اما دیگر نظام عالم تغییر پیدا کرده است و پنج می‌شود، یا شش می‌شود! دیگر هرچه باداباد. هرچه بیشتر بهتر؛ دو دوتا، ده‌تا شود چه اشکال دارد؟! باید برای چه کسی صحبت کرد؟ باید برای چه کسی مطلب گفت؟ باید برای چه کسی مطلب را بیان کرد؟ مسئله را گفتی و مطالب را روشن کردی، دیگر از این به بعدش می‌شود مراء، از این به بعدش می‌شود جدل، از این به بعدش می‌شود نزاع، از این به بعدش می‌شود مخاصمه، از این به بعدش می‌شود مقابله، از این به بعدش می‌شود مباهات و فخرفروختن، اظهار وجود کردن و خود را به کرسی نشاندن!

بارها می‌شد که افراد می‌آمدند و به من پیشنهاد می‌کردند که آقا، برای بیان مطالبتان یک جلسهٔ مناظره تشکیل بدهید، مگر اشکالی دارد؟! و همه می‌دانستند یعنی مانند این چراغ برای همه روشن بود که جلسهٔ مناظره ما ده دقیقه بیشتر طول نمی‌کشید بلکه پنج دقیقه بیشتر طول نمی‌کشید، اصلاً چرا ده دقیقه؟! همه هم این مطلب را می‌دانستند ولی بنده

قبول نکردم، چرا قبول نکردم؟! مگر ما این مطالب را نگفتیم؟! مگر به گوش همه نرسید؟! مگر همه متوجّه نشدند؟! مناظره برای چه بگذاریم؟ مناظره غیر از مسئلهٔ کوبیدن و غیر از مسئلهٔ تفوّق و غیر از مسئلهٔ اظهار وجود مگر چیز دیگری هست؟! اگر مطلبی است ما گفتیم و اگر قرار است گوش شنوایی باشد شنیده است.

توصیهٔ مرحوم علامهٔ طهرانی به حضرت استاد «مطالب را کلی بگو؛ آن کس که باید بفهمد می‌فهمد»

به قول مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که یک وقت به من می‌فرمودند: «فلانی تو آن‌قدر مطالب را پایین نیاور و بگو! مطالب را به‌نحو کلّی بگو و آنکه باید بفهمد می‌فهمد.» من به ایشان عرض کردم: آقا اگر پایین نیاورم افراد توجیه و تأویل می‌کنند، ایشان فرمودند:

> تو حرف را کلّی بزن آن کسی که باید بفهمد و خدا به او توفیق داده، می‌فهمد و آن کسی که نباید بفهمد، اگر هزار بار مصداق تعیین بکنی باز توجیه می‌کند.

و اتّفاقاً همین‌طور هم شد. من همین مطلبی را

که الآن برای دوستان نقل کردم برای یک فردی نقل کردم که اسمش را تمام دوستان شنیده‌اند، یک خانم و مخدّره‌ای است که من برای او نقل کردم. این را می‌خواهم خدمتتان بگویم که فرد، فرد عامی نیست، فرد جاهل نیست، فرد بی‌سواد و ساده نیست. این خواب را برای او تعریف کردم برای اینکه او را متنبّه کنم. می‌دانید چه جوابی به من داد؟ گفت: «بله، حقّ در آنجاست اما قابل برای معرّفی نیست لذا شما نباید چیزی بگویید!» گفتم: چه می‌گویی؟! من می‌گویم که ایشان به من می‌فرمایند: «حرف حقّ تو را کسی نمی‌فهمد». گفتند:

بله، منظور ایشان همین است و این‌طور هم در خواب به شما گفتند، ولی منظور ایشان این است! و آن حقّی که مثلاً در فلان جا وجود دارد قابل گفتن نیست و اصلاً نباید راجع به آن بحث شود و نباید راجع به آن صحبت شود.

التفات می‌کنید! این خانم خودش را به آن راه می‌زند. عرض کردم که فرد عامی نیست و این همان مصداق است. گفتم: بله، شما درست می‌فرمایید و هیچ مسئله‌ای نداریم و مطلب شما حق است!

دو گونهٔ رفتار امیرالمؤمنین بعد از غصب خلافت ایشان

آمدند و خلافت را صاف از دست امیرالمؤمنین علیه‌السلام گرفتند؛ امیرالمؤمنین چه‌کار کرد؟ آیا شمشیر کشید؟ حضرت فرمود: خلافت را گرفتی، به جهنّم که گرفتی! من از خدا می‌خواهم که بروم در خانه بنشینم و کاری به کار شما نداشته باشم. شما علی را از دست دادید و آمدید آن شخص را بر بالای منبر فرستادید. حضرت بلند شد و چند جلسه برای مردم صحبت کرد برای اینکه اتمام حجّت کند. در همان مسجد مدینه أنس بن مالک را به شهادت طلبید و وقتی که أنس استنکاف کرد و شهادت نداد، حضرت فرمودند:

«اگر این مطالبی را که تو می‌گویی و انکاری را که می‌کنی و اینکه می‌گویی: "یادم نمی‌آید و حافظهٔ من اجازه نمی‌دهد"دروغ باشد خداوند کوری و پیسی‌ای را بر تو مسلّط کند که نتوانی آن را بپوشانی.»

انس از سر جایش بلند شد و کور شد و تمام پیشانی‌اش را پیسی گرفت که عمامه‌اش را تا نزدیک

چشم‌هایش می‌آورد ولی باز هم پیدا بود[1]. حضرت این کار را انجام می‌دهد ولی وقتی که دید مردم می‌گویند: «ما ابوبکر را می‌خواهیم وشما چه می‌گویی؟! ما ابوبکر را می‌خواهیم، ما این عمر را می‌خواهیم و ما تو را نمی‌خواهیم»، حضرت هم می‌فرمایند که خداحافظِ شما و به سلامت باشید! شما را به خیر و ما را به سلامت! شما را به ابوبکر و ابوبکر را به شما بخشیدیم، مبارک‌تان باشد. تکلیف تا اینجا بود و ما تکلیف را انجام دادیم و بقیّه‌اش دیگر مباهات است، بقیّه‌اش دیگر اظهار وجود است، بقیّهٔ قضیّه دیگر خودنمایی است. اینجا دیگر می‌شود شیطان. مسئله تا اینجا درست آمده است ولی از اینجا به بعد اشتباه است.

این قسم اوّل که در ارتباط با مردم است. لذا بر عهدهٔ انسان است عملی را که انجام می‌دهد فقط به این ملاک و به این عنوان باشد که آن عمل را برای چه کسی انجام می‌دهد؟ سائل از این عمل کیست؟

---

[1] الأمالی(شیخ صدوق)، ص ۱۲۲؛ شرح نهج البلاغه (ابن أبی الحدید)، ج ۱۹، ص ۲۱۷؛ امام شناسی، ج ۹، ص ۶۹؛ اسرار ملکوت ج ۱، ص ۵۶.

بازخواست‌کنندهٔ از این‌عمل کیست؟ آن را مورد نظر داشته باشیم. وقتی که این‌طور شد دیگر خودفروشی به مردم به چه معنا خواهد بود؟ برای چه اظهار وجود کنیم؟ تو که این عمل را برای خدا انجام می‌دهی هیچ‌وقت فکر انسان به این مطلب نمی‌رود که آیا مردم می‌فهمند یا نمی‌فهمند. دیگر ذهن متوجّه او خواهد شد. دیگر با خود نمی‌گوید که حالا این کاری را که انجام می‌دهم اسم خودم را هم با آن بنویسم. حالا این عملی را که انجام می‌دهم، یک عدّه هم بفهمند. فرض کنید حالا این عمل‌خیری را که انجام می‌دهم به رخ این و آن هم بخواهم بکشانم. او می‌بیند که طرف و بازخواست‌کننده کس دیگری است و آن هم کسی است که ظاهر و پنهان ندارد. قبل از اینکه بخواهی عملی را انجام بدهی او واقف است، در حین عمل او ناظر است و بعد از انجام عمل خود او این عمل را گرفته و در خود حفظ کرده است، پس حالا می‌خواهی به چه کسی نشان بدهی؟ به چه کسی می‌خواهی اظهار وجود کنی؟ به چه کسی می‌خواهی مباهات کنی؟ تمام این حرف‌ها دیگر خنده‌دار خواهدشد و مسخره خواهد شد. این

یک مسئله است.

خالص کردن نیت قبل از انجام عمل

مسئلهٔ دیگری که در اینجا می‌ماند این است که انسان بر سر این عمل با شخص دیگر دعوا ندارد. یعنی این عمل را چه این شخص انجام بدهد و چه او انجام بدهد فرقی نمی‌کند. شنیده‌ام کتاب‌ها و تحقیقاتی از طرف بعضی از اشخاص درآمده است و همین‌که این کتاب‌ها درآمدند بعضی‌ها اعتراضاتی کردند که ما این‌قدر سرمایه گذاشتیم و زحمت کشیدیم که چنین کتابی را تحقیق کنیم و بیرون بیاوریم حالا شما آمدید و به اسم خودتان زدید. اصلاً شما هم برو یک کتاب دیگر تحقیق بکن. اگر این کتاب نقص ندارد، دیگر چرا اشکال وارد می‌کنی؟ شما برو و در یک کتاب دیگر تحقیق کن. اما می‌گویند که ما می‌خواهیم این کتاب به اسم ما در بیاید و این مثلاً دائرةالمعارف یا هر چیزی که می‌خواهد باشد باید از این سازمان و از این شخصیت‌ها و از این افراد ظهور پیدا کند، و حالا کاری که شما کردید کار ما را خراب‌کرده است.

شیطان خیلی دقیق و خیلی عالی پشت قضیّه ایستاده است. به علم و به سواد و به این حرف‌ها نیست. هرچه ما سوادمان بالاتر برود او بالاترش را خوانده است، خاطرمان جمع باشد که او بالاتر را خوانده است؛ غیر از یک جا، ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾[1]. وقتی کسی در مقام اخلاص بیاید و پا جلو بگذارد و نیتش را صاف کند و نیتش را پاک کند، آنگاه است که نالهٔ شیطان برمی‌خیزد و دست او از رسیدن به انسان کوتاه می‌شود. لذا همیشه بزرگان فرمودند: قبل از انجام هر عملی اوّل نیّتت را صاف کن و زود به آن عمل دست نزن. وقتی که نیّت صاف شد و وقتی که نیّت پاک شد آن وقت اقدام کن.

نیت و نحوهٔ ورود مرحوم علامهٔ طهرانی در مسائل سنهٔ چهل و دو

در مسائل سیاسی اسلام و در اصول سیاسی اسلام نیز مسئله همین‌طور است. اگر در نظر شریف رفقا باشد خدمتتان عرض کردم که آن روزها، در آن سنهٔ چهل و دو و در آن مسائل قبل از سنهٔ چهل و

---

[1] سوره ص (۳۸)، آیه ۸۳.

دو، وقتی مرحوم والد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ برای این قضیه با افراد تماس می‌گرفتند و افراد به ایشان مراجعه می‌کردند، ایشان برای وارد شدن در این جریان اوّلین حرفی که با آنها می‌زدند این بود: فلانی، می‌دانی در این راه هزارتا قضیّه وجود دارد؛ سختی، گرفتگی، ضیق، حبس، اذیّت، آزار، شکنجه و هزارتا ناملایمات وجود دارد. اینجا حلوا که پخش نمی‌کنند و همه چیز هست! حالا که شما داری پایت را می‌گذاری، برای چه می‌خواهی بگذاری؟ و وقتی که شروع کردی، در سِرّ و در ضمیرت چه نیّتی را تعقیب می‌کنی؟ آیا هیچ به این فکر افتاده‌ای که احتمال دارد این عملی را که انجام می‌دهی به مقصد نرسد؟! نسبت به این قضیّه چه فکری کرده‌ای؟ اگر به مقصد رسید و تو را کنار گذاشتند چه می‌کنی؟ فرض بر اینکه تو زندان رفتی، شکنجه شدی، عذاب شدی و برای تو در این مدّت سختی‌ها و ناملایمات پیدا شد و الآن این مسئله به ثمر نشست و این درخت انقلاب به بار نشست و گفتند: شما بفرما در منزلت! خیلی متشکّر از لطفتان و از زحماتی که کشیدید و

در این مدّت، وجود مؤثّر برای پیشرفت بودید؛ حالا نیازی به شما نداریم و بفرمایید در منزل بنشینید تا سر وقت شما را صدا کنیم. یا اینکه از شما استفاده می‌کنیم یا اینکه دیگران هستند که قبول زحمت کنند و دیگر از این به بعد زحمتی به‌عهدهٔ شما نگذاریم؛ در اینجا چه حالی داری؟! اگر حال شما این است که در آن موقع تحت تأثیر قرار بگیری، بنابراین از الآن نیا!

قرین بودن رحمت ملائکه در گرفتاری و گشایش برای فرد مخلص

لذا یک ولیّ خدا در همهٔ اعمال و کردار و در همهٔ قدم‌ها می‌خواهد آن خلوص، صددرصد و آن نیّت، صاف و پاک باشد. اگر این‌طور باشد همیشه خدا هست، همیشه خدا حضور دارد، همیشه ملائکهٔ او حضور دارند و همیشه انسان را در هر جایی که می‌خواهد باشد امداد می‌کنند. اگر در گرفتاری باشد، آن گرفتاری‌ای است که محفوف به رحمت ملائکه است نه گرفتاری‌ای که از هویٰ و هوس و شیطان و امثال ذلک و نفس أمّاره به‌وجود آمده باشد. اگر در فراخی و گشایش باشد گشایشی است که

محفوف به رحمت و لطف ملائکه است. اگر در پیروزی باشد پیروزیِ با ملائکه است و اگر در عدم پیروزی باشد، عدم پیروزیِ با عنایت است و در این موقعیت تمام جهات وجودی انسان را حضور پروردگار و حضور ملائکه می‌گیرد، آن‌وقت این می‌شود سالک. این می‌شود آن کسی که راهش و فهمش و کردارش بر اساس موازین است.

إن‌شاءالله مسئله ادامه دارد، به‌خصوص راجع به همین قضیّه و همین‌طور بعد از آن، نکتهٔ مهم‌تر یعنی مباهات در نزد خود که آن یک جریانی دارد و یک حساب و کتابی دارد. این مباهات، مباهات پیش مردم است و تحسین‌های مردم است و آن مباهات پیش خود است و اینکه آن ظرافت‌ها را چگونه بگذرانیم و از عهدهٔ آنها چطور بربیاییم، إن‌شاءالله وعده برای جلسهٔ آینده باشد.

اللَهم صلّ علی محمّد و آل محمّد